

حزب

این نوشته بخش هشتم از مقاله رفیق استالین با عنوان «درباره اصول لنینیسم» است.

در دوره‌ی ماقبل انقلاب و دوره‌ی ترقی کم و بیش صلح آمیز که احزاب بین‌الملل دوم از حیث نیرو در نهضت کارگری سیادت داشته و شکل‌های مبارزه‌ی پارلمانی صور اساسی و اصلی حساب می‌شد، در این شرایط حزب آن اهمیت جدی و قطعی را که بعداً در شرایط زد و خوردهای علنی انقلابی کسب نمود، دارا نبود و نمی‌توانست باشد، کائوتسکی در دفاع از حملات وارده به بین‌الملل دوم می‌گوید احزاب بین‌الملل دوم ابزار صلح‌اند، نه ابزار جنگ و به همین جهت هم بود که آن‌ها هنگام جنگ و دوره‌ی قیام‌های انقلابی پرولتاریا قادر به تثبیت به هیچ اقدام جدی نگر دیدند. این کاملاً صحیح است. ولی معنای آن چیست؟ معنایش آن است که احزاب بین‌الملل دوم به درد مبارزه انقلابی پرولتاریا نمی‌خوردند و احزاب مبارزه‌ی پرولتاریا نیستند که کارگران را به سوی قدرت سوق دهند، بلکه دستگاه‌های انتخاباتی هستند که برای انتخابات پارلمان و مبارزات پارلمانی درست شده‌اند. این قضیه که در دوره‌ی سیادت اپورتونیست‌های بین‌الملل دوم تشکیلات اساسی سیاسی پرولتاریا، حزب نبود و بلکه فراکسیون پارلمانی بود، در حقیقت به همین دلیل است. می‌دانیم که در حقیقت، حزب در این دوره یکی از ضمایم و عناصر تابعه‌ی فراکسیون پارلمانی بود. محتاج به اثبات نیست که در چنین شرایطی و با بودن چنین حزبی در رأس کارها دیگر جایی برای صحبت در اطراف آمادگی پرولتاریا برای انقلاب باقی نمی‌ماند.

ولی با ظهور دوران جدید موضوع اساساً تغییر کرد. دوره‌ی تازه، دوره‌ی تصادمات آشکار طبقات، دوره‌ی تظاهرات انقلابی پرولتاریا، دوره‌ی انقلاب پرولتاریایی، دوره‌ی تدارک مستقیم قوا برای سرنگون ساختن امپریالیسم و تصرف حکومت به دست پرولتاریا است. این دوره در مقابل پرولتاریا مسائل جدیدی را قرار می‌دهد که عبارتند از تجدید ساختمان کلیه‌ی عملیات حزبی بر اساس و پایه‌ی تازه و انقلابی، تربیت کارگران با روحیه‌ی مبارزه‌ی انقلابی برای به دست گرفتن قدرت، تهیه و جلب ذخائر، اتحاد با پرولترهای کشورهای همجوار، استقرار رابطه‌ی محکم با جنبش آزادیخواهی مستعمرات و کشورهای غیر مستقل و غیره و غیره. تصور این که این مسائل تازه را میتوان با قوای احزاب سوسیال‌دمکرات سابق حل نمود، یعنی احزابی که در شرایط صلح آمیز پارلمان‌تاریسم نشو نما یافته‌اند؛ معنایش این است که خود را به یأس و حرمان کامل و شکست مسلم محکوم سازیم. داشتن چنین وظایفی بر دوش، هنگامی که احزاب قدیمی در رأس امور هستند معنایش به حالت خلع سلاح کامل درآمدن است. لازم به اثبات نیست که پرولتاریا نمی‌توانست با چنین وضعیتی بسازد.

از اینجاست لزوم تأسیس حزب جدید، حزب مبارز، حزب انقلابی، حزبی که قدر کفایت جسور تا بتواند پرولترها را به مبارزه در راه تصرف قدرت سوق دهد، به اندازه‌ی کافی مجرب تا بتواند در شرایط غامض و پیچیده‌ی اوضاع انقلابی به کنه کارها پی برد، به اندازه‌ی کافی دارای قابلیت انعطاف تا از هر گونه موانع نامرئی در راه مقصود بگذرد.

بدون چنین حزبی تصور سرنگون ساختن امپریالیسم و به دست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا را هم نباید کرد.

این حزب جدید حزب لنینیسم است.

خصوصیات این حزب جدید از چه قرار است؟

۱- حزب به مثابه پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر. مقدم بر هر چیز حزب باید پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر باشد حزب باید بهترین عناصر طبقه‌ی کارگر، تجارب انقلابی و صمیمیت بی‌حد ایشان را نسبت به کار پرولتاریا به خود جذب نماید. ولی حزب برای این که حقیقتاً پیش‌آهنگ باشد باید به تئوری انقلابی و علم به قوانین نهضت و قوانین انقلاب، مسلح باشد. در غیر این صورت حزب به رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا و بردن پرولتاریا به دنبال خود قادر نیست. حزبی که فعالیت خود را فقط به ثبت چگونگی گذران و افکار توده‌ی طبقه کارگر محدود کند و در دنبال نهضت خودرو افتاده،

قادر به رفع رکود و لاقیدی سیاسی این گونه نهضت‌ها نباشد، و نتواند از منافع آنی پرولتاریا پا فراتر نهاده و توده‌ها را تا وصول به مقام درک منافع طبقاتی پرولتاریا ارتقاء دهد، نمی‌تواند حزب حقیقی باشد. حزب باید در پیشاپیش طبقه‌ی کارگر قرار گرفته، دوربین‌تر از طبقه کارگر باشد و پرولتاریا را به دنبال خود ببرد نه این که در دنبال وقایع و جریان‌های خودرو روان گردد. احزاب بین‌الملل دوم که «دنباله روی» را ترویج می‌کنند عمال و اجرا کنندگان سیاست بورژوازی یعنی سیاستی هستند که پرولتاریا را به ابزار محض در دست بورژوازی محکوم می‌سازد. فقط حزبی که واجد نظریه‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا بوده و قابلیت آن را داشته باشد که توده‌ها را تا سطح درک منافع طبقاتی ارتقاء دهد؛ فقط چنین حزبی می‌تواند طبقه‌ی کارگر را از راه تردیونیونیسم منصرف ساخته به نیروی سیاسی مستقلی تبدیل نماید.

حزب، پیشوای سیاسی طبقه‌ی کارگر است.

من در بالا درباره‌ی مشکلات مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و پیچیدگی موقعیت مبارزه و استراتژی و تاکتیک و ذخائر و مانور و حمله و عقب نشینی سخن گفتم. پیچیدگی این شرایط هر آینه اگر از شرایط جنگ بیشتر نباشد از آن کمتر نیست. کیست که می‌تواند به گنه این شرایط پی ببرد. کیست که می‌تواند در این شرایط میلیون‌ها توده‌ی کارگر را به طور صحیحی راهنمایی کند؟ هر ارتشی که نخواهد دچار شکست گردد، مجبور است دارای ستاد مجربی باشد. آیا واضح نیست که پرولتاریا، در صورتی که مایل نباشد خود را طعمه‌ی دشمنان جانی خود سازد، به طریق اولی نمی‌تواند از چنین ستادی بی‌نیاز باشد؟ اما این ستاد کجا است؟ این ستاد فقط حزب انقلابی پرولتاریا می‌تواند باشد. طبقه‌ی کارگر بدون حزب انقلابی، ارتش بدون ستاد است.

حزب ستاد جنگی پرولتاریا است.

اما حزب نمی‌تواند فقط دسته‌ی پیش‌آهنگ باشد. او باید در عین حال دسته‌ی پیش‌آهنگ طبقه و جزئی از طبقه باشد که با تمام رشته‌های حیاتی خود به آن بستگی دارد. مادام که هنوز طبقات از بین نرفته‌اند و طبقه‌ی پرولتاریا دائماً از افرادی که از طبقات دیگر خارج می‌شوند پر می‌گردد و مادام که همه‌ی طبقه‌ی کارگر نتوانسته است تا سطح دسته‌ی پیش‌آهنگ تعالی یابد، تفاوت بین دسته‌ی پیش‌آهنگ با بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر، بین حزبی‌ها و توده‌های غیر حزبی هم نمی‌تواند از میان برود. ولی هر گاه این اختلاف به انقطاع بدل شده و حزب از توده به کلی دور افتاده و تنها بماند در این صورت حزب هم از حال حزب بودن خارج خواهد شد. هرگاه حزب با توده‌های غیر حزبی پیوند نداشته باشد، هرگاه بین حزب و توده‌های غیر حزبی وابستگی وجود نداشته باشد، هرگاه این توده‌ها رهبری وی را قبول نکنند و حزب در بین توده دارای اعتبار اخلاقی و سیاسی نباشد، نمی‌تواند طبقه را رهبری کند.

اخیراً دویست هزار عضو جدید از بین کارگران در حزب ما قبول گردیدند. در این جا این نکته شایان توجه است که توده‌ی غیر حزبی نسبت به ورود این اشخاص بیشتر از خود آن‌ها فعالیت و علاقه به خرج داده و در قبولاندن اعضاء به حزب جداً شرکت نموده و بدون تصویب ایشان اعضاء تازه قبول نمی‌شدند. این حقیقت حاکی از آن است که توده‌های وسیع کارگران غیر حزبی، حزب ما را حزب خود و حزب نزدیک و خویشاوند خود شمرده و به استحکام و توسعه‌ی آن از دل و جان علاقمندند و به طیب خاطر سرنوشت خویش را به رهبری آن تفویض می‌نمایند. محتاج به اثبات نیست که بدون وجود چنین رشته‌های نامرئی اخلاقی، که حزب را با توده‌های غیر حزبی متصل می‌کند، حزب نمی‌توانست نیروی قاطع طبقه‌ی خود گردد.

حزب جزء لاینفک طبقه‌ی کارگر است.

لنین می‌گوید:

«ما حزب طبقه هستیم و به این جهت تقریباً تمام طبقه (و در موقع جنگ، در دوران جنگ داخلی تحقیقاً تمام طبقه) باید تحت رهبری حزب ما اقدام به عمل نموده و به حزب ما حتی المقدور نزدیک‌تر و متصل‌تر گردد، ولی چنان چه تصور می‌شد که یک باره همه یا تقریباً همه‌ی طبقه با وجود رژیم سرمایه‌داری می‌تواند تا سطح فهم و فعالیت دسته‌ی پیش‌آهنگ خود یعنی حزب سوسیال دمکرات خویش تعالی یابد، چنین تصویری مانیلوویسم و "دنباله روی" می‌بود. هیچ سوسیال دمکرات عاقلی تا به حال در این مسأله تردید نداشته است که با وجود رژیم سرمایه‌داری حتی تشکیلات اتحادیه‌ی کارگری «که بدوی‌تر و به فهم قشرهای عقب مانده نزدیک‌تر است» نمی‌تواند همه و یا تقریباً همه‌ی طبقه‌ی

کارگر را فرا گیرد. فراموش کردن تفاوت بین دسته‌ی پیش‌آهنگ و تمام‌توده‌هایی که به طرف آن جلب می‌شوند و فراموش کردن وظیفه‌ی دائمی دسته‌ی پیش‌آهنگ که ارتقاء بیش از پیش اقشار وسیع تا سطح ترقی خویش است، به معنای خویشتن را فریب دادن و از نظر دور داشتن اهمیت و وظائف و کوچک کردن این وظائف است.» (رجوع به جلد ۶ - صفحه ۲۰۵ - ۲۰۶ - چاپ روسی).

۲- حزب به مثابه دسته‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر. حزب فقط دسته‌ی پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر نیست. در صورتی که حزب بخواهد واقعاً مبارزه‌ی طبقه را رهبری نماید، باید در عین حال دسته‌ی متشکل طبقه‌ی خود نیز باشد. وظائف حزب در شرایط سرمایه‌داری فوق‌العاده عظیم و گوناگون است. حزب باید در شرایط بسیار سخت و مشکل تکامل داخلی و خارجی مبارزه‌ی پرولتاریا را رهبری نموده، در موقعی که اوضاع مقتضی است کارگران را از زیر ضربه‌ی دشمن قوی خارج سازد و در میلیون‌ها توده‌ی کارگر غیر متشکل و غیر حزبی روح انضباط و از روی نقشه کار کردن در مبارزه و روح تشکیلات و پایداری و متانت را ایجاد نماید. ولی حزب، وقتی این وظائف را می‌تواند انجام دهد که خود مجسمه‌ی انضباط و انتظام و دسته‌ی متشکل پرولتاریا باشد. بدون وجود این شرایط سخنی هم در باب رهبری حقیقی میلیون‌ها توده‌ی پرولتاریا از طرف حزب نمی‌تواند در میان باشد.

حزب دسته‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر است.

این فکر که حزب یک واحد متشکلی است ضمن فرمول بندی معروفی که لنین در ماده‌ی یکم آئین‌نامه‌ی حزبی ما کرده است، تحکیم گشته و در آن جا حزب عبارت است از مجموع تشکیلات و اعضای حزب؛ آن چنان اعضائی که به یکی از تشکیلات‌های حزب وابسته باشند. منشویک‌ها که از همان سال ۱۹۰۳ بر ضد این فرمول شروع به اعتراض نمودند، در عوض آن، «سیستم» دیگری پیشنهاد می‌کردند که عبارت بود از ورود خود سرانه و اطلاق «اسم» عضو حزب به هر «پروفسور» و «دانش آموز» و «متمایل» و «اعتصاب کننده» که به نحوی از انحاء از حزب طرفداری کرده ولی در هیچ یک از سازمان‌های حزبی داخل نشده و نمی‌خواهد داخل شود. محتاج به اثبات نیست که هرگاه این «سیستم» عجیب در حزب ما معمول می‌شد، بلاتردید منجر به پر کرده حزب از پروفسورها و دانش آموزان و تغییر ماهیت آن به یک «اجتماع» غیر متشکل و پراکنده و بی انضباط می‌گردید، اجتماعی که در دریای «متمایلین» غرق شده و سرحد بین حزب و طبقه را زوده و وظائف حزب را در راه ارتقاء توده‌ی غیر متشکل به سطح دسته‌ی پیش‌آهنگ زیر پا می‌انداخت. دیگر لازم به تذکر نیست که با چنین «سیستم» اپورتونیستی، حزب ما نمی‌توانست نقش هسته‌ی متشکل کننده‌ی طبقه‌ی کارگر را در جریان انقلاب ما ایفاء نماید.

لنین می‌گوید:

«از نقطه نظر رفیق مارتف حدود حزب به کلی نامشخص می‌ماند، زیرا «هر اعتصاب کننده» می‌تواند «خود را عضو حزب اعلام نماید». فایده‌ی این پراکندگی چیست؟ انتشار وسیع «نام». ضرر آن، تولید افکار سازمان‌شکنانه راجع به مخلوط نمودن طبقه و حزب.» (رجوع به جلد ۶ - صفحه ۲۱۱ - چاپ روسی).

ولی حزب فقط عبارت از مجموع تشکیلات حزبی نیست. حزب ضمناً عبارت از سیستم واحد این تشکیلات و اجتماع رسمی آنان در یک مجموعه‌ی واحدی است که دارای مقامات بالائی و پائینی رهبری کننده و اطاعت اقلیت از اکثریت و تصمیمات عملی حتمی‌الاجراء برای همه‌ی اعضای حزب می‌باشد. بدون وجود این شرایط، حزب نمی‌تواند یک واحد کل متشکل بوده و قابلیت رهبری منظم و متشکل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را دارا باشد.

لنین می‌گوید:

«سابقاً حزب ما، متشکل و رسماً یک پارچه نبود، بلکه فقط مجموعه‌ی از دستجات خصوصی بود و به این سبب روابط بین این دستجات نیز جز تأثیر فکری بر یک دیگر نمی‌توانست چیز دیگری باشد. اکنون، ما حزب متشکل شده‌ایم که معنی آن ایجاد قدرت، تبدیل نفوذ فکری به نفوذ قدرت، اطاعت پائین‌تر از مقامات عالی‌تر حزبی می‌باشد.» (رجوع به همان کتاب - صفحه ۲۹۱).

غالباً اتفاق می‌افتد که پرنسپ‌اطاعت اقلیت از اکثریت و رهبری امور حزبی از مرکز به «بوروکراتیسم» و «فرمالیسم» و غیره متهم می‌گردد و مورد حمله‌ی عناصر غیر ثابت واقع می‌شود. محتاج به اثبات نیست که کار منظم حزب به عنوان یک مجموعه‌ی واحد و رهبری مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، بدون اجرای این پرنسپ‌ها غیر ممکن می‌بود. لنین‌سیم در مسأله‌ی تشکیلاتی، اجرای کامل این پرنسپ‌ها است. مبارزه علیه این پرنسپ را «نیهیلیسم روسی» و «آنارشسیسم اشرافی» نامیده لایق استهزاء و طرد می‌داند.

این است آن چه که لنین نسبت به این عناصر غیر ثابت در کتاب خود موسوم به «یک گام به پیش ...» بیان می‌کند:

«این آنارشسیسم اشرافی مخصوصاً از مختصات نیهیلیست روسی است. او تشکیلات حزبی را یک "کارخانه‌ی" مدهشی می‌بیند، اطاعت جزء از کل و اقلیت از اکثریت را "بندگی" می‌شمارد ... از تقسیم کار تحت رهبری مرکز برآشفته می‌شود و با حالت خنده آور و غم انگیزی نڈبه و زاری می‌کند که انسان‌ها را به صورت "پیچ و مهره" در می‌آورند ... تذکر راجع به وجود نظامنامه‌ی تشکیلاتی حزب باعث آن می‌گردد که وی روی ترش نموده و با لاقیدی اظهار نماید ... که ممکن بود اصلاً بی نظامنامه هم به سر برد.»

«تصور می‌رود این مطلب روشن باشد که هو و جنجال در اطراف بوروکراتیسم کذائی فقط یک نوع برگ ساطر و سرپوشی است بر روی عدم رضایت از اعضای مؤسسات مرکزی ... تو بوروکرات هستی زیرا به خلاف اراده‌ی من از طرف کنگره انتخاب شده‌ای؛ تو فرمالیست هستی زیرا بر تصمیمات رسمی کنگره اتکاء می‌کنی نه بر موافقت و رضایت من؛ تو خشن و مکانیکی کار می‌کنی زیرا در کارها و به اکثریت «مکانیکی» کنگره‌ی حزبی اشاره کرده و میل مرا برای دخول در دستگاه رهبری در نظر نمی‌گیری؛ تو مستبدی زیرا که نمی‌خواهی قدرت را به دست جرگه‌ی گرم قدیم واگذاری.»^۱ (رجوع به جلد ۶ - صفحه ۲۸۷ و ۳۱۰ - چاپ روسی).

۳- حزب به مثابه عالی‌ترین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریا. حزب دسته‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر است. ولی حزب یگانه سازمان طبقه‌ی کارگر نیست. پرولتاریا دارای یک سلسله سازمان‌های دیگر هست که بدون آنان نمی‌تواند با سرمایه مبارزه‌ی موفقیت آمیزی بکند: اتحادیه‌های کارگری، کنوپراتیف‌ها، سازمان‌های فابریکی و کارخانه‌ی، فراکسیون‌های پارلمانی، اتحادیه‌های غیر حزبی زنان، مطبوعات، سازمان‌های فرهنگی و مدنی، سازمان جوانان، سازمان‌های انقلابی و نظامی (در موقع عملیات علنی انقلابی)، شوراهای نمایندگان به عنوان شکل دولتی تشکیلات (در صورتی که پرولتاریا در رأس قدرت باشد) و غیره. اکثریت عظیم این سازمان‌ها، غیر حزبی بوده و فقط قسمتی از آن‌ها مستقیماً به حزب مربوط و یا از شعبات آن هستند. تمام این سازمان‌ها در شرایط معینی برای طبقه‌ی کارگر مطلقاً لازمند، زیرا بدون آنان تحکیم مواضع طبقاتی پرولتاریا در رشته‌های مختلفه‌ی مبارزه غیر ممکن است، زیرا بدون آن محال است پرولتاریا را به صورت نیروئی که بتواند رژیم بورژوازی را به رژیم سوسیالیستی بدل سازد، آبدیده کرد. ولی آیا وحدت رهبری را با وجود این کثرت تشکیلات چگونه میتوان ایجاد نمود؟ چه چیز تضمین می‌نماید که تعدد تشکیلات موجب تشتت عمل در رهبری نخواهد شد؟ ممکن است بگویند هر یک از این سازمان‌ها در رشته مخصوص به خود کار کرده و به این جهت نمی‌تواند مزاحم دیگری شود. البته این صحیح است. ولی این هم راست است که همه‌ی این سازمان‌ها باید کار را در یک جهت جریان دهند. زیرا آن‌ها همه به یک طبقه‌ی واحد خدمت می‌کنند که طبقه‌ی پرولترها است. سؤال می‌شود که کی آن خط مشی و جهت عمومی را که همه‌ی سازمان‌ها باید در آن جهت عملیات خود را اجراء نمایند، تعیین می‌کند؟ کجا است آن تشکیلات مرکزی که نه فقط در نتیجه‌ی داشتن تجارب لازم بتواند این خط مشی عمومی را رسم کند بلکه علاوه بر آن آنقدر نافذ باشد که بتواند همه‌ی این سازمان‌ها را به اجرای این خط مشی وادار کرده بدین طریق وحدت رهبری را ایجاد و از امکان وقفه در کارها جلوگیری نماید؟

آن تشکیلات عبارت است از حزب پرولتاریا.

۱ - سخن بر سر "جرگه‌ی" آکسلرد، مارتف، پوترسف و دیگران است که تابع تصمیمات کنگره‌ی دوم نبوده و لنین را به "بوروکراتیسم" متهم می‌کردند. - ی. استالین.

برای این منظور حزب دارای تمام وسائل لازم می‌باشد زیرا، اولاً حزب محل اجتماع مهم‌ترین عناصر طبقه‌ی کارگر است که این عناصر نیز با تشکیلات غیر حزبی مستقیماً رابطه داشته و غالباً رهبر آن‌ها هستند؛ ثانیاً، حزب چون محل اجتماع بهترین افراد طبقه‌ی کارگر است، بهترین مکتب تهیه‌ی پیشوایان طبقه‌ی کارگر می‌باشد که لیاقت رهبری انواع شکل‌های تشکیلاتی طبقه‌ی خود را دارند؛ ثالثاً، حزب که بهترین مکتب پیشوایان طبقه‌ی کارگر است، نظر به تجربه و نفوذ خود، یگانه تشکیلاتی است که قادر بر تمرکز رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا بوده و بنابراین قدرت دارد که کلیه‌ی اقسام و هرگونه سازمان‌های غیر حزبی طبقه‌ی کارگر را به ارگان‌های کمکی و زنجیره‌ی اتصال حزب به طبقه تبدیل نماید.

حزب عالی‌ترین شکل تشکیلات طبقه‌ی پرولتاریا است.

البته معنای این مطلب آن نیست که سازمان‌های غیر حزبی از قبیل اتحادیه‌های کارگری و کنوپراتیف‌ها و غیره باید رسماً مطیع رهبری حزب باشند. مقصود فقط این است که اعضای حزب، که داخل در این سازمان‌ها بوده و در آن بلا تردید دارای نفوذند تمام مساعی خود را برای اقناع آن بکار برند تا این سازمان‌های غیر حزبی در کارهای خود به حزب پرولتاریا نزدیک شده و از روی رضا و رغبت رهبری سیاسی آن را قبول نمایند.

به همین جهت است که لنین می‌گوید:

حزب عبارت است از «عالی‌ترین شکل تجمع پرولترها» و کلیه‌ی اشکال دیگر تشکیلاتی زحمتکشان باید تحت رهبری سیاسی آن باشد. (رجوع شود به جلد ۲۵ - صفحه ۱۹۴ - چاپ روسی).

به همین جهت است که تئوری اپورتونیستی «استقلال» و «بی‌طرفی» تشکیلات غیر حزبی که نتیجه‌ی آن پیدایش پارلمانتاریست‌های مستقل و کارکنان مطبوعاتی جدا شده از حزب و کارکنان کوته‌فکر اتحادیه‌های کارگری و کنوپراتیف‌چی‌های بدل‌گشته به خرده بورژوا می‌باشد، کاملاً مخالف با تئوری و پراتیک لنینیسم است.

۴- حزب به مثابه ابزار دیکتاتوری پرولتاریا. حزب عالی‌ترین شکل تشکیلات پرولتاریا است. حزب در داخل طبقه‌ی پرولتاریا و در میان سازمان‌های این طبقه مبداء اصلی رهبری می‌باشد. ولی از این جا به هیچ وجه چنین بر نمی‌آید که حزب را میتوان به خودی خود هدف غائی و نیروئی قائم به ذات دانست. حزب نه فقط عالی‌ترین شکل تجمع طبقاتی پرولترها است بلکه در عین حال ایزاری است در دست پرولتاریا برای به دست آوردن دیکتاتوری در موقعی که هنوز این دیکتاتوری به دست نیامده است و برای تحکیم و توسعه‌ی آن در موقعی که به دست آمده است. هرگاه پرولتاریا مسأله‌ی قدرت را در پیش نداشت، هرگاه شرایط امپریالیسم و حتمی بودن جنگ‌ها و وجود بحران مستلزم تمرکز کلیه‌ی نیروهای پرولتاریا در یک نقطه و تجمع رشته‌های نهضت انقلابی در یک محل برای سرنگون کردن بورژوازی و به دست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌بود، حزب نمی‌توانست دارای چنین اهمیت عظیمی شود و نمی‌توانست تمام اشکال دیگر تشکیلات پرولتاریا را تحت الشعاع خویش قرار دهد. حزب برای پرولتاریا مقدم بر همه به مثابه ستاد جنگی، لازم است که برای در دست گرفتن موفقیت آمیز قدرت ضروری می‌باشد. تصور نمی‌رود لازم به اثبات باشد که پرولتاریای روسیه بدون داشتن حزبی که قادر به جمع آوری تشکلات توده‌یی پرولتاریا به دور خود بوده و قادر به تمرکز رهبری تمام نهضت در ضمن مبارزه باشد، نمی‌توانست دیکتاتوری انقلابی خود را به وجود آورد.

ولی حزب برای پرولتاریا نه فقط به منظور به دست آوردن دیکتاتوری لازم است بلکه ضرورت آن برای حفظ دیکتاتوری، برای تحکیم و توسعه‌ی آن به نفع پیروزی کامل سوسیالیسم بیشتر می‌باشد.

لنین می‌گوید:

«به طور قطع اکنون دیگر بر همگان روشن است که اگر یک انضباط بی اندازه سخت و واقعاً آهنین در حزب ما نمی‌بود و اگر حزب ما از طرف تمام توده‌ی طبقه‌ی کارگر یا به عبارت دیگر از طرف تمام آن‌هایی که در این طبقه دارای تفکر، شرافت، جانبازی و نفوذ بوده و لایق این هستند که طبقات عقب مانده را رهبری نمایند به طور کامل و فداکارانه پشتیبانی نمی‌شد، بلشویک‌ها نه این که دو سال و نیم بلکه

دو ماه و نیم هم نمی‌توانستند قدرت را در دست خود نگاهدارند.» (رجوع به جلد ۲۵ - صفحه ۱۷۳ - چاپ روسی).

ولی آیا معنی «حفظ» و «توسعه» دیکتاتوری چیست؟ معنای آن این است که در میلیون‌ها توده‌ی پرولتاریا روح انضباط و تشکیلات رسوخ داده شود؛ این است که در داخل توده‌های پرولتاریا تکیه گاه و دژ نیرومندی بر ضد نفوذ مخرب محیط خرده بورژوازی و عادات خرده بورژوازی ایجاد شود؛ این است که کار تشکیلاتی پرولترها در زمینه‌ی تجدید تربیت و تغییر ماهیت دادن به قشرهای خرده بورژوازی تقویت داده شود؛ این است که به توده‌های پرولتاریا کمک و مساعدت شود تا بتوانند خود را مانند نیروئی تربیت کنند که قادر به از میان بردن طبقات و تهیه‌ی شرایط برای سازمان تولید سوسیالیستی باشد. ولی اجرای همه‌ی این‌ها بدون داشتن حزبی که از حیث وحدت و انضباط کاملاً نیرومند باشد، غیر ممکن است.

لنین می‌گوید:

«دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه‌ی سرسخت، خونین و بدون خونریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهنده و اداره کننده بر ضد قوا و سنن جامعه‌ی قدیم می‌باشد. نیروی عادت میلیون‌ها و ده‌ها میلیون انسان، مخوف‌ترین نیروها است. بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده، بدون حزبی که مورد اعتماد تمام عناصر پاکدامن این طبقه باشد، بدون حزبی که بتواند افکار و روحیات توده را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند، غیر ممکن است چنین مبارزه‌ی را با موفقیت پیش برد.» (رجوع به جلد ۲۵ - صفحه ۱۹۰ - چاپ روسی).

حزب برای پرولتاریا از آن جهت لازم است که دیکتاتوری را به دست آورد و حفظ نماید. حزب اسلحه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا است.

ولی از این جا چنین نتیجه گرفته می‌شود که با از میان رفتن طبقات و پایان عمر دیکتاتوری پرولتاریا، حزب نیز به زندگی خود خاتمه می‌دهد.

۵- حزب به مثابه وحدت اراده، که با وجود فراکسیون‌ها مغایرت دارد. به دست آوردن و حفظ دیکتاتوری پرولتاریا بدون حزبی که از لحاظ وحدت و انضباط آهنین خود نیرومند باشد، غیر ممکن است. ولی انضباط آهنین در حزب بدون وحدت اراده، بدون وحدت عمل کامل و بی چون و چرای همه‌ی اعضای حزب، غیر قابل تصور است. البته معنای این آن نیست که بدین وسیله مبارزات فکری در داخل حزب غیر ممکن می‌شود. برعکس انضباط آهنین، انتقاد و مبارزه‌ی افکار را در داخل حزب منافی ندانسته بلکه مجاز می‌داند، به طریق اولی معنی این آن نیست که انضباط باید «کورکورانه» باشد. برعکس، انضباط آهنین اطاعت اختیاری و از روی فهم را منافی ندانسته بلکه آن را جایز می‌شمارد زیرا فقط انضباط از روی فهم و ادراک است که می‌تواند انضباطی حقیقتاً آهنین باشد. ولی پس از آن که مبارزه‌ی افکار تمام شد و انتقاد پایان یافت و تصمیم اتخاذ گردید، وحدت اراده و وحدت عمل همه‌ی افراد حزب شرط لازمی است که بدون آن نه وجود حزب متحد میسر خواهد بود و نه انضباط آهنین در حزب.

لنین می‌گوید:

«در زمان حاضر یعنی در موقع شدت جنگ داخلی، حزب کمونیست فقط در صورتی می‌تواند وظیفه‌ی خود را انجام دهد که تشکیلاتش دارای منتهای مرکزیت بوده و در آن انضباط آهنین نزدیک به انضباط نظامی حکم فرما باشد و مرکز حزبی آن چنان دستگاه مقتدر و مسلط و دارای اختیارات وسیع باشد که از اعتماد کلیه‌ی اعضای حزب بهره‌مند باشد.» (رجوع به جلد ۲۵ - صفحه ۲۸۲ - ۲۸۳ - چاپ روسی).

چنین است مسأله‌ی انضباط حزب در شرایط مبارزه پیش از به دست آوردن دیکتاتوری.

عین همین را هم باید درباره‌ی انضباط در حزب بخصوص پس از به دست آوردن دیکتاتوری ذکر نمود.

لنین می‌گوید:

«هر کس، ولو اندکی، انضباط آهنین حزب پرولتاریا را ضعیف سازد (مخصوصاً در موقع دیکتاتوری پرولتاریا) در عمل بر ضد پرولتاریا به بورژوازی کمک می‌نماید. (رجوع به جلد ۲۵ - صفحه ۱۹۰).

و از این جا این نتیجه به دست می‌آید که وجود فراکسیون‌ها در حزب، هم مخالف وحدت حزب و هم مغایر با انضباط آهنین آن می‌باشد. تصور نمی‌رود لازم به اثبات باشد که وجود فراکسیون منجر به وجود چندین مرکز شده و وجود چندین مرکز نیز معنایش عدم وجود مرکز مشترک در حزب و تجزیه‌ی وحدت اراده، ضعف و از هم پاشیدن انضباط و بالاخره ضعف و تجزیه‌ی دیکتاتوری است. بدیهی است که احزاب بین‌الملل دوم، که بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه نموده و مایل به آوردن پرولترها در رأس قدرت نیستند، می‌توانند چنین لیبرالیسمی را مثل آزادی فراکسیون برای خود مجاز شمارند، زیرا آن‌ها ابداً به انضباط آهنین احتیاج ندارند. ولی احزاب بین‌الملل کمونیست، که پایهی فعالیت خود را بر مسأله‌ی به دست آوردن حکومت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا استوار ساخته‌اند، نه «لیبرالیسم» را می‌توانند قبول کنند و نه آزادی فراکسیون را.

حزب عبارت است از وحدت اراده‌یی که با هر قسم فراکسیون بازی و تجزیه‌ی اقتدار در داخل حزب منافی است.

به همین علت است که لنین راجع به «خطر فراکسیون بازی از نقطه نظر وحدت حزب و عملی کردن وحدت اراده‌ی دسته‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا به منزله‌ی شرط اساسی پیشرفت دیکتاتوری پرولتاریا»، که در قطعنامه‌ی مخصوص کنگره‌ی دهم حزب ما «راجع به وحدت حزب»^۲ تأیید شده است، توضیح می‌دهد.

به همین علت است که لنین «محو کامل هر قسم فراکسیون بازی» و «انحلال فوری کلیه‌ی دستجاتی را که بر پایهی عقاید مختلف تشکیل شده‌اند بلااستثناء» با تهدید به اخراج حتمی و فوری از حزب خواستار بود. (رجوع شود به قطعنامه‌ی «راجع به وحدت حزب»)

۶- حزب، با تصفیه خود از عناصر اپورتونیست استحکام می‌یابد سرچشمه و منشاء فراکسیون بازی در حزب، عناصر اپورتونیست آن هستند. پرولتاریا یک طبقه‌ی منزوی نیست. عناصر خارج شده از میان دهقانان و خرده بورژوازی شهر و روشنفکرانی که در نتیجه‌ی ترقی و توسعه‌ی سرمایه‌داری به صورت پرولتاریا درآمده‌اند، پیوسته به سوی حزب روان هستند. ضمناً تجزیه‌ی قشرهای فوقانی پرولتاریا، مخصوصاً میان کارکنان اتحادیه‌ها و پارلماناریست‌ها که بورژوازی از سود اضافی مستعمرات طعمه‌یی هم جلوی آن‌ها می‌اندازد در جریان است.

لنین می‌گوید:

«این قشر کارگران بورژوا شده و یا «کارگران اشراف منش» که بنابر طرز زندگی و مقدار مزد و عقیده‌ی خود به کلی خرده بورژوا می‌باشند، تکیه گاه عمده‌ی بین‌الملل دوم و امروزه تکیه گاه عمده‌ی اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی می‌باشند. زیرا این‌ها در داخل نهضت کارگری عمال حقیقی بورژوازی و امربران کارگری طبقه سرمایه‌داری ... هادیان حقیقی رفرمیسم و شوونیسم هستند» (رجوع به جلد ۱۹ - صفحه ۷۷ - چاپ روسی).

تمام این دستجات خرده بورژوا به وسایل مختلفه در حزب راه یافته، در آن جا روح تزلزل و اپورتونیسم، روح تفرقه و بی اعتمادی را داخل می‌کنند. به طور کلی همین‌ها هستند که منبع فراکسیون بازی و تجزیه و سرچشمه‌ی اخلال و انفجار حزب از داخل می‌باشند. جنگ کردن با امپریالیسم در صورت داشتن چنین «متفقی» در عقب جبهه، معنایش افتادن به حال مردمانی است که از دو طرف - هم از جبهه و هم از پشت جبهه - به آن‌ها شلیک می‌شود. به همین جهت مبارزه‌ی بی رحمانه با این عناصر و طرد آن‌ها از حزب شرط اولیه‌ی موفقیت در مبارزه با امپریالیسم است.

۲ - قطعنامه «راجع به وحدت حزب» به دست لنین نگارش شده و از طرف کنگره‌ی دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه که در ۸-۱۶ مارس ۱۹۲۱ تشکیل گردید، به تصویب رسید.

تئوری «غلبه» بر عناصر اپورتونیست از طریق مبارزه‌ی فکری در داخل حزب و تئوری «از میان بردن» این عناصر فقط در چهار دیوار حزب، تئوری پوسیده و خطرناکی است که بیم آن می‌رود حزب را به فلج و مرض مزمن محکوم نموده برای بلع در کام اپورتونیسم بیان‌دازد و پرولتاریا را بدون حزب انقلابی بگذارد و از اسلحه‌ی عمده‌ی مبارزه با امپریالیسم محروم سازد. اگر حزب ما در صفوف خود مارتف‌ها و دان‌ها و پوترسوف‌ها و آکسلردها را می‌داشت، نمی‌توانست به شاهراه افتاده، قدرت را به دست بگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل دهد و از جنگ داخلی پیروزمندانه خارج شود. اگر حزب ما موفق به ایجاد وحدت داخلی و همبستگی بی‌نظیر صفوف خویش شد، قبل از همه علتش این بود که به موقع توانست خود را از لوٹ وجود اپورتونیسم پاک کرده، انحلال طلبان و منشویک‌ها را از داخل خود بیرون اندازد. ترقی و استحکام احزاب پرولتاریایی از طریق تنظیف آن‌ها از اپورتونیست‌ها و رفرمیست‌ها، سوسیال – امپریالیست‌ها و سوسیال – شوونیست‌ها، سوسیال – وطن پرستان و سوسیال – پاسیفیست‌ها انجام می‌گیرد.

حزب با تصفیه‌ی خود از عناصر اپورتونیست استحکام می‌یابد.

لنین می‌گوید:

«با داشتن رفرمیست‌ها و منشویک‌ها در صفوف خود، پیروزی در انقلاب پرولتاریایی غیر ممکن و نگاهداری آن محال است. این از روی اصول روشن است. و این را، هم تجربه‌ی روسیه و هم مجارستان آشکارا تأیید نموده است ... در روسیه چندین بار وضعیت سختی روی داد که سرنگون شدن رژیم شوروی، در صورت باقی ماندن منشویک‌ها و رفرمیست‌ها و دمکرات‌های خرده بورژوا در داخل حزب ما، قطعی بود ... به عقیده‌ی همه، امروز در ایتالیا کار به سوی جنگ قطعی پرولتاریا با بورژوازی بر سر بدست گرفتن قدرت دولت جریان دارد. در چنین لحظه‌ی نه فقط دور کردن منشویک‌ها، رفرمیست‌ها و توراتیست‌ها از حزب واجب است بلکه دور کردن کمونیست‌های خیلی عالی هم که ممکن است به سوی «وحدت» با رفرمیست‌ها میل یا اظهار تمایل نمایند از هر پست مسئول شاید بی‌فایده نباشد ... در آستانه‌ی انقلاب و در لحظه‌ی جنگ‌های خیلی سخت در راه پیروز انقلاب، کمترین تزلزل و تردیدی در داخل حزب ممکن است همه را هلاک کند و انقلاب را خنثی نموده، قدرت را از دست پرولتاریا خارج سازد، زیرا این قدرت هنوز مستحکم نشده و فشار وارده‌ی بر آن بسیار نیرومند است. اگر پیشوایان متزلزل در چنین وقتی از حزب دوری جویند این مسأله موجب ضعف نشده بلکه هم حزب و هم نهضت کارگری و هم انقلاب را قوت می‌بخشد. (رجوع به جلد ۲۵ – صفحه ۴۶۲، ۴۶۳ و ۴۶۴ – چاپ روسی).